

ایالات متحده آمریکا: فرهنگ جنگ

آنتونی جی مارسلا*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۱۵

ترجمه: سجاد آتشبار**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۹/۱۰

چکیده

۱۲۵

در ادامه بحث درباره مفهوم جنگ - تعریف آن، منشا تاریخی، مثال‌های قرن بیست و بیست و یکمی آن، و نتایج و هزینه‌های آنی و تاریخی آن - مسئله ایالات متحده به‌عنوان یک امپراتوری بررسی گشته است. مدارک گویای آن است که ایالات متحده دارای خصائل یک امپراتوری، به خصوص یک امپراتوری جهانی است که در پی سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر جان می‌باشد در هسته مرکزی سیاست امپراتوری، تعهد به باورهای تاریخی مانند «سرنوشت بدیهی» و «استثناء‌گرایی آمریکایی» قرار دارد. به‌نظر می‌رسد فرآیندها و نتایج بسیاری از این‌ها مبتنی است بر «فرهنگ جنگ» موجود در ایالات متحده که بر سیاست‌های داخلی و خارجی و اقدامات مخرب آن در سراسر جهان حکم فرماست. «فرهنگ جنگ» منظومه‌ای است در هم تنیده از اهداف، باورها، رفتارها، نهادها، و هویت‌های ملی که جنگ و خشونت را امری ضروری و قابل قبول در مسیر منافع جهانی هژمونیک آمریکا به حساب می‌آورد. تداوم خشونت‌طلبی و جنگ‌طلبی ایالات متحده در شرایطی که تهدید علیه امنیت و بقای آن وجود ندارد، نظریات رایجی که نوع بشر را به‌طور غریزی جنگ‌جو می‌دانند، بی‌اعتبار می‌سازد. یک مدل کلی از جامعه‌پذیری «فرهنگ جنگ» در آمریکا برای نشان دادن عناصر و فرآیندهای حیاتی در بسط و توسعه آن، ارائه گردیده است. در بخش پایانی مقاله به امکان مقابله با «فرهنگ جنگ» از طریق ایجاد «فرهنگ صلح» اشاره گردیده است. از میان تمامی دشمنان آزادی‌های عمومی، جنگ می‌تواند ترسناک‌ترین آنها باشد؛ چرا که میکروپ سایر دشمنان را نیز یکجا جمع کرده و عامل گسترش آنها می‌شود. جنگ منشا ارتش‌هاست. بدهی‌ها و مالیات‌ها از آن ناشی شده‌اند و ارتش‌ها، بدهی‌ها و مالیات‌ها ابزارهای شناخته شده‌ای هستند برای تسلط عده‌ای محدود بر عده‌ای کثیر. هیچ ملتی قادر به صیانت از آزادی خود در میانه جنگ‌های دایمی نیست.

واژگان کلیدی: جنگ، صلح، فرهنگ جنگ، فرهنگ صلح، امپراتوری، مجموعه ارتش - صنایع - کنگره، ایالات متحده

* دپارتمان روانشناسی، دانشگاه هاوایی، هونولولو، ایالات متحده

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسراییل‌شناسی، سال هفدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۴، صص ۱۵۳ - ۱۲۵.

◆ آموختگان شناسی . اسراییل‌شناسی

در آسان‌ترین تعبیر و در عین حال در معنای مرسوم و پذیرفته شده آن، جنگ می‌تواند چنین تعریف گردد: نزاعی میان ملت‌ها یا دولت‌ها که با خشونت ادامه می‌یابد، خواه به‌منظور دفاع، حمله انتقام‌جویانه و اصلاح خطاها، توسعه تجارت، تصرف قلمرو، دستیابی و برقراری تفوق و سلطه یکی بر دیگری باشد، و خواه برای منظوری دیگر؛ نزاع مسلحانه قدرت‌های حاکم؛ خصومت‌های اعلان شده و آشکار. این تعریف بر ایده «نزاع نظامی» تاکید می‌کند که برخاسته از دلایل و انگیزه‌های متفاوت است. این دلایل، آشکارا می‌توانند متعدد و با ایجاد تمایل توسل به خشونت و جنگ هم‌پوشان باشند. تعاریف فراوان دیگری از جنگ ارائه شده که مبتنی بر مقاصد مشخصی است؛ برای مثال، قانونی، اخلاقی/دینی، اقتصادی. اما برای مقاصد فعلی (مقاله حاضر)، تعریف پیشین در ارائه عناصر جنگ؛ برای مثال، اختلافات، دلایل/انگیزه‌ها، تسلیحات نظامی، و دشمنی‌ها رساتر است.

باید اشاره شود که ایالات متحده در انواع گوناگون جنگ از جمله، جنگ‌های جهانی، جنگ‌های داخلی، و جنگ با گروه‌های جنایتکار مشارکت داشته است. معنای لفظ «جنگ»، آن را برای توصیف و توجیه هر تلاش پایدار و متمرکزی برای غلبه بر دشمن و یا حل مشکلی مانند: جنگ با فقر، جنگ با مواد مخدر، جنگ با تروریسم، جنگ سرد، و جنگ‌های سایبری رایج گردانیده است. جنگ همچنین نام بازی محبوب ورق‌بازی است که نتیجه‌اش منجر به خشونت می‌شود و برای همگان آشناست؛ جایزه برنده، شکست بازیکنان است. در درون این نماد گسترش یافته، جنگ نه تنها تبدیل به بخشی رایج از فرهنگ عمومی شده است، بلکه شروع به از دست دادن پیوند خود با خشونت و تباهی اقدامات نظامی کرده است. لفظ جنگ بایستی از لفظ جنگاوری تفکیک گردد؛ چراکه دومی با روش‌های اداره جنگ مرتبط است. این روش‌ها می‌تواند شامل جنگ چریکی، تحریم اقتصادی، خراب‌کاری، جنگ سایبری، جاسوسی، و اشکال مختلف حملات و نبردهای زمینی، دریایی و هوایی باشد.

زمانی که تلقی‌های زیر بروز یابند، خشونت و تعرض می‌تواند در میان گروه‌ها، جوامع یا ملت‌ها رخ دهد: یک. تلقی از دیگران به‌عنوان خطری برای بقاء، امنیت، یا رفاه خود؛ دو. تلقی از دیگران به‌عنوان شرور، خطرناک، یا تهدیدآمیز، و دارای قابلیت واردکردن صدمه شدید؛ سه. تلقی از شرایط

به‌عنوان غیر عادلانه، نامنصفانه، نابرابر، تحقیرآمیز یا مجازات‌گرانه؛ چهار. تلقی از خود به‌عنوان حق، اخلاقی، نیک و ذیحق در اعمال مبتنی بر دین، تاریخ، سیاست، هویت، یا ویژگی‌های دموگرافیک (جنس، سن، نژاد، قومیت)؛ و پنج. چشم طمع داشتن به ثروت، منابع یا سرزمین دیگران. گرچه یکی از موارد بالا می‌تواند کافی باشد، ترکیبی از تلقی‌ها اغلب می‌تواند توجیهی برای جنگ‌طلبی باشد.

جنگ در تاریخ باستان: قاعده لایتغیر

۱۲۷

جنگ و اشکال افراط‌آمیز خشونت و تجاوز از اولین روزهای حیات انسان با ما همراه بوده است. وب‌سایت پژوهشگر جنگ تاریخ مفصل جنگ‌ها را تا ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد ارایه می‌کند. دیوید آدامز یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران جنگ و صلح، نتیجه می‌گیرد که جنگ‌ها در دوران باستان با ارزش‌های فرهنگی، ورزیدگی و صف‌آرایی شکل گرفته بودند که اینها به‌نوبه خود به بسیاری از فرهنگ‌هایی که خود از آنها پدیدار گشته بودند، شکل دادند. بر اساس بررسی‌های امروزی باستان‌شناسانه، تعدی‌گری و خشونت انسان از دوران پارینه‌سنگی (حدود ۷۵۰ هزار سال پیش) و میان‌سنگی (حدود ۱۵-۱۰ هزار سال پیش) وجود داشته است. به‌نظر می‌رسد در آن دوران انسان‌ها به تهدیدات و خطرات ناشی از دیگر انسان‌ها، بلافاصله با حملات خشن، عکس‌العمل و رفتارهای حمایتی و دفاعی پاسخ می‌دادند. به نظر آدامز احتمالاً در دوره نوسنگی (۱۰۰۰۰ سال بعد) جنگ‌های سازمان‌دهی شده با اغراض تعریف شده، سلاح‌ها و دسته‌های جنگجو که برای شکست، انهدام و نابودی دشمنان در نظر گرفته شده بودند، ظاهر گشتند. جنگ به یک فعالیت سازمان‌دهی شده‌ای تبدیل شده بود که لبریز از تسلیحات، تاکتیک‌ها و اهداف بود.

بر مبنای نوشته‌های دوران باستان در چین، هند، مصر، یونان، بین‌النهرین و آمریکای مرکزی، آدامز تأکید می‌کند که جنگ‌ها در دوران باستان دارای جنبه‌های زیر بود: یک. جنگاوران/سلاح‌ها؛ ارتش‌ها/جنگ‌افزار؛ دو. قوانین خودکامه و رهبری نظامی؛ سه. کنترل اطلاعات؛ چهار. شناسایی دشمن؛ پنج. آموزش و تعلیم مردان برای تبدیل شدن به جنگجو [یک نظامی]؛ شش. سازمان‌های دینی حامی؛ هفت. تجلیل هنری و ادبی از پیروزی نظامی؛ هشت. سلطه جنس مذکر؛ نه. ثروت مبتنی بر غارت و برده‌داری؛ ده. اقتصاد مبتنی بر بهره‌کشی از بردگان و دهقانان؛ یازده. روش‌های جلوگیری از شورش و باقیام.

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی. اسرائیلی‌شناسی، سال هجدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۴

تحقیقات گسترده بینافرهنگی امبر و امبر (۲۰۰۷) و آدامز (۲۰۰۸) اشاره می‌کند که جنگ‌ها و تعدی‌ها در دوران باستان، در پیوند آشکاری با فرهنگ اجتماعی خشونت و تعدی‌گری جوانان قرار داشت. نکته اخیر نباید به آسانی مورد غفلت قرار گیرد، این موضوع تاکنون در دنیای معاصر ما از طریق فرهنگ ورزش، بازی‌های کامپیوتری، و باندهای خلاف‌کار تداوم داشته است؛ که همان پروسه همیشگی دشمن‌تراشی (تعریف دشمنان به‌عنوان محور شرارت، ترویج ترس از تهاجم، و سرمایه‌گذاری در ابزار جنگی) را انجام می‌دهد. آنچه که در طول زمان ظاهر گشته است «فرهنگ جنگ» است به‌عنوان تلاشی اجتماعی برای عمومی کردن جنگ در باورها و رفتارها از طریق نهادها. ما آشکارا مشاهده می‌کنیم که ویژگی‌های بنیادی «فرهنگ جنگ» از دوران باستان تاکنون تغییر نکرده است. همان‌گونه که فرانسوی‌ها می‌گویند: «خیلی چیزها تغییر می‌کنند، اما خیلی‌ها آن‌چنان که هستند باقی می‌مانند.»

جنگ‌ها در قرن بیست و بیست‌ویکم

کثرت جنگ و اختلافات خشونت‌بار در قرن گذشته و قرن حاضر، تهدید بزرگی را علیه بقاء و رفاه انسان به‌وجود آورده است. جنگ‌های قرن حاضر که اغلب «کم‌شدت» و «پرشدت» رخ می‌دهند، میراث فاجعه‌باری از تخریب محیط انسانی و اجتماعی به‌جای گذاشته‌اند که اشاره‌ای است به فرجامی آخرالزمانی. از جنگ‌های بین‌المللی هدایت شده توسط ایالات متحده در عراق (جنگ خلیج فارس)، افغانستان و پاکستان، وارد عرصه کردن نیروهای متشکل از هواپیمای مدرن بدون سرنشین، حملات هوایی، توپخانه و سربازان تا دندان مسلح علیه شورشیان و متمردان، و جنگ‌جویان خارجی وابسته به بمب‌گذاران انتحاری، تاکتیک‌های جنگی چریک‌ها، و بمب‌های کنار جاده‌ای، تا هزینه‌های جنگ‌ها و اختلافات در درون ملت‌ها که حکومت‌ها علیه شهروندان طغیان‌گر خود - که از طریق عوامل متعدد و مختلفی تحریک می‌شوند (براندازی، ایالت‌های جدایی‌طلب، امرار معاش اقتصادی، و گروه‌های جنایت‌کار) - اعمال می‌کنند، و مرگ گسترده و ویرانی و رنج و عذاب که تبدیل به اموری عادی می‌شوند. در واقع فرد تنها می‌تواند متحیر بماند که حضور ثابت جنگ، به‌طریقی منجر به خو گرفتن مردم در سراسر جهان می‌شود. این تحولی عادی به‌نظر می‌آید.

قرن بیستم به خاطر شمار کشته‌شدگان و زخمی‌ها و گستره شهرها و مناطق تخریب‌شده خون‌بارترین دوره تاریخ بشریت نامیده شده است؛ ارتکاب مکرر نسل‌کشی، که شکل مشخصی از تجاوز برنامه‌ریزی شده برای امحای کامل یک گروه یا شماری از مردمان است، در این قرن آشکار است. وحشی‌گری تقریباً غیرقابل تصور نسل‌کشی، ما را در یادآوری میل انسان به تنفر بی‌حد و حصر و ابعاد عظیم خشم معطوف به گروهی خاص از مردم که به‌عنوان دشمن قلمداد می‌شوند، یاری می‌کند.

۱۲۹

چپروت و مک کاولی (۲۰۰۶) اشاره می‌کنند که در ابتدای فرایند مرتبط با نسل‌کشی، کار به‌راحتی به جایی می‌رسید که سوال «چرا تمامی آنها را نکشیم؟» مطرح می‌شد. نمونه‌های ماندگار شامل کشتار شش میلیون نفر از یهودی‌ها و دیگران توسط نازی‌ها می‌تواند بسط داده شود، گرسنگی و قحطی عامدانه هشت میلیون اوکراینی (هولوودور) توسط استالین، و کشتار حدود یک میلیون نفر از مردمان قبایل توسط گروه‌های توتسی و هوتو، که اکثراً با دست و چاقو کشته شدند. حال باید پرسید که آیا ادامه فعالیت‌های ایالات متحده در افغانستان چیزی کمتر از نسل‌کشی مردمان افغان زیر پوشش سیاسی کشتن شورشیان طالبان است؟ به تلاش برای حذف شماری مشخص یا تثبیت‌شده از انسان‌ها از روی زمین با استفاده از تمامی روش‌های ممکن چه می‌توان گفت؟ با اسمی دیگر، نسل‌کشی هنوز هم نسل‌کشی است.

جاذبه جنگ

هیچ چیز خوشایند و اخلاقی درباره جنگ وجود ندارد، هرچند ناسیونالیسم پرتبوتاب - تحت پوشش وطن‌دوستی - می‌کوشد تا آن را ایجاد نماید، به‌خصوص زمانی که آیین‌های مخالف در ستیز با یکدیگر هستند. کریستوفر هج (۲۰۰۹) سرباز سابق ایالات متحده و تحلیلگر اجتماعی محبوب حال حاضر با بیانی صریح اظهار می‌کند: جنگ دروغ‌هایی را که ما در درباره خودمان می‌گوییم افشاء می‌کند. تزویر دین و نهادهای سکولار ما را آشکار می‌کند. آنانی که از جنگ باز می‌گردند چیزهایی آموخته‌اند که اغلب برای آنانی که در خانه مانده‌اند نامفهوم است. ما ملتی بافضیلت نیستیم. خداوند و سرنوشت، ما را در برابر دیگران تقدیس نکرده است. پیروزی

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسراییل‌شناسی، سال هجدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۴

تضمین شده نیست. جنگ نه باشکوه است و نه ارجمند. ما در درون خود دارای شر بالقوه‌ای هستیم که به آنهایی که می‌جنگیم نسبت می‌دهیم. جنگ در لفافه شعارهای میهن‌دوستانه رخ می‌دهد، دعوت به فداکاری، افتخار و قهرمانی می‌کند، و وعده سرافرازی می‌دهد. جنگ در لفافه ادعاهای مشیت الهی رخ می‌دهد. این آن چیزی است که یک ملت حق‌شناس از فرزندان خود می‌خواهد. این آن چیزی است که حق و منصفانه است. جنگ برای این راه افتاده است که کشور و جهان را مکانی نیکو گرداند و شرارت را پاک کند. ادعا شده است که جنگ آزمون نهایی مردانگی است، جایی که جوانان آنچه را که برای آن ساخته شده‌اند می‌یابند. جنگ از دور باشکوه به‌نظر می‌رسد. جنگ به ما هم‌قطار، قدرت و شانس بازی در بخش کوچکی از نمایش بزرگ تاریخ عطا می‌کند. تا زمانی که در کنار افسانه باشیم، جنگ به ما وعده اعطای هویت یک جنگجو و یک وطن‌پرست را می‌دهد، خالقان جنگ نیاز به راه‌اندازی جنگ دارند و پیمان‌کاران دفاعی نیاز به افزایش سود خود دارند.

ریچارد کوئینگزبورگ، یک محقق روان‌کاوی که محرک‌ها و معانی جنگ را مطالعه کرده است، می‌نویسد: یک ملت اغلب برای اعتبار بخشیدن به خود با خون‌ریزی سربازانش، وارد جنگ می‌شود. او همه کشتارها، ویرانی‌ها و قتل‌عام‌ها را به‌عنوان تصریح و تاییدی برای موجودیت و هویت یک ملت می‌بیند. کوئینگزبورگ می‌نویسد: در میدان جنگ جسم و خون سربازان فداکار، مایه ترفیع هستی یک ملت می‌شود. کشتن و مردن برای تحقق بخشیدن به ایمان پذیرفته می‌شود، برای اثبات ایدئولوژی به‌نام قتل و مرگی که رخ می‌دهد. صدا و خشم جنگ اشاره دارد که برخی چیزها در مخاطره‌اند. آنچه ما برای آن می‌میریم، باید راستین باشد. آنچه ما برای آن می‌کشیم، باید راستین باشد. زمانی که تردیدها درباره درستی نظام باورهای جامعه برای آنانی که این نظام باورها را پذیرفته‌اند به نقطه بحرانی می‌رسد، جنگی برای پایان دادن به این تردید می‌تواند انجام گیرد. جنگ نقشی اعتباربخش بازی می‌کند. محتوای درونی بدن سربازی که بر میدان جنگ می‌ریزد، معدن ارزشمند تصدیق را می‌سازد.

تلاش برای اعتباربخشی به ایدئولوژی، هویت و سرنوشت یک ملت اغلب از آگاهی و تشخیص ملت مخفی نگاه داشته می‌شود، اما هنوز می‌تواند به‌عنوان نیروی قدرتمند برای بسیج توانایی‌های

همه ملت برای پیگیری جنگ به‌عنوان عملی باشکوه و با عظمت که در خدمت سرنوشت است، به‌کار رود. موفقیت هیتلر در وارد کردن آلمان به جنگ جهانی دوم، که شاید بارزترین مثال ایده کوئینزبورگ باشد، یادآور این است که هیتلر برای الهام‌بخشی به پیروان خود دایم به مفاهیم امپراتوری [«رایش هزارساله» و «حفاظت از وطن آباء و اجدادی» متوسل می‌شد. ایالات متحده نیز برای اهداف مشابهی به جنگ تکیه کرده است، نکته‌ای که بعداً در این مقاله و در بخش بررسی سیاست «سرنوشت بدیهی» توسط آمریکا و «استثناء‌گرایی آمریکایی» مورد بحث قرار خواهد گرفت.

تغییرات در الگوی جنگ

شماری از نویسندگان تاکید کرده‌اند که الگوهای جنگ (مانند توجیه و استدلال) از زمان پایان جنگ جهانی اول و دوم تغییر کرده است، گرچه بسیاری از این تغییرات [الگو]، در عمل با اشکال گوناگون خود در تمامی تاریخ حضور داشته‌اند. در ابتدای قرن بیستم اکثر جنگ‌ها در میان دولت - ملت‌ها رخ داد (مانند جنگ جهانی اول و دوم). زمانی که جنگ دوم جهانی پایان یافت و قدرت‌های استعماری فروپاشیدند، جنگ‌ها آزادی‌بخش از سلطه استعماری در سراسر جهان فراگیر بود (مانند: الجزایر، مجارستان، هند، اندونزی، اسرائیل - فلسطین، کنیا، پاکستان و ویتنام). این جنگ‌ها و منازعات در غرب اغلب به‌عنوان شورش‌ها، قیام‌ها و طغیان‌گری‌های مردمان بومی و به‌عنوان سرپیچی از قدرت‌های استعماری تعریف شد. جنگ کره توسط شماری از کشورها به‌عنوان یک نبرد ایدئولوژیک و تاکتیکی برای تحت اختیار درآوردن سرزمین و انسان‌ها انجام گرفت؛ به هر حال چین، اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا و کشورهای مختلف غربی بازیگران اصلی آن بودند.

پایان جنگ جهانی دوم موجب بروز جنگ سرد به‌عنوان نزاع اتحاد شوروی و ایالات متحده شد. برای دهه‌ها دنیا شاهد یک منازعه مخرب برای تحت اختیار گرفتن ملت‌ها و مردمان در سراسر جهان بود. در حالی که بسیاری «جنگ سرد» را به‌عنوان جنگی میان سرمایه‌داری و کمونیسم در نظر می‌گیرند، اما در عمل جنگی بود که از ایدئولوژی‌های اقتصادی و سیاسی فراتر رفت و تبدیل به مسئله امنیت ملی در برابر حمله اتمی، استیلا بر اقتصاد جهانی، و کنترل سرزمین‌ها با ملاحظه ضرورت پوشش‌های دفاعی شد.

در دهه ۱۹۶۰ تعداد جنگ‌های مبتنی بر هویت و ادعاهای قومی افزایش یافت، که منجر به سقوط حکومت‌های ملی و تجدید سازمان آنها شد (مانند: بالکان، امریکای مرکزی، افریقای جنوبی، سری‌لانکا، تبت).

جنگ‌ها علیه باندهای بزرگ جنایت‌کار (مانند: کلمبیا، کوبا، مکزیک و برمه) و تبهکاران خودسری که در جستجوی الماس بودند (مانند سیرالئون) انجام شد و در حال حاضر نیز ادامه دارد. جنگ‌ها له یا علیه بنیادگرایی دینی نیز همچنان ادامه دارد (مانند: الجزایر، افغانستان، مصر، ایران و عراق) که ملت‌ها با هویت سکولار در مقابل هویت غیرسکولار مبارزه می‌کنند. در میان جدیدترین جنگ‌ها، جنگ‌های تکنولوژی بر جاسوسی صنعتی، پول‌شویی، جنگ‌های سایبری، و رقابت شرکت‌های بزرگ بین‌المللی و جهانی مبتنی گشته‌اند.

هزینه‌ها و نتایج جنگ

جنگ‌ها در تمامی عرصه‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی و ملی عوارض شدیدی را به بار می‌آورند. این عوارض پس از اتمام جنگ نیز ادامه می‌یابد. تعیین پیامدها و هزینه دقیق انسانی، و هزینه اقتصادی، یا روانی این وقایع غیرممکن است. در نهایت در حالی که ارتش‌ها آمارها را در گزارش‌های خود ارایه می‌دهند، پشت هر شماره‌ای، انسانی است که بار سنگین جنگ را تحمل می‌کند؛ یک کودک، یک نوجوان، یک مادر، یک پدر بزرگ و یا یک سرباز.

جنگ‌ها که منافع سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی ملت‌های غربی را در برابر منافع ملت‌های مستقل قرار می‌دهند، به خاطر تلفاتی که به مردمان غیرنظامی وارد می‌کنند، قابل توجهند. زمانی که گروه‌های قومی مختلف در حال نزاع با گروهی دیگر هستند، این جنگ‌ها چیزی بیشتر از منازعات مبتنی بر سیاست قومی هستند و به راحتی با مداخله قابل توجه خارجی به مرحله جنگ داخلی کشیده می‌شوند. آنالیزهای لاورنس هافورد (۱۹۸۵) از برنامه‌ها و اقدامات مخفی ایالات متحده در امریکای مرکزی (مانند: نیکاراگوئه، گواتمالا و السالوادور) به‌عنوان گزارشی کلاسیک از انگیزه‌های فاسد و غیراخلاقی مداخلات این کشور در منطقه برای حفاظت از منافع تجاری و سرکوب تلاش‌های مردم برای سرنگونی رژیم‌های ظالمی که با پول و ارتش ایالات متحده در

قدرت بودند، باقی مانده است. ایالات متحده هنوز یک مرکز آموزش نظامی برای آموزش نظامیان و افسران پلیس امریکای مرکزی و جنوبی و کارائیب با متدهای مختلف ضدشورش شامل قتل، شکنجه و زندانی کردن را حفظ کرده است. این مدرسه جنگ و خشونت که در فورت بنینگ جورجیا واقع است، در زمان تاسیس «مرکز آموزش نظامی آمریکا» نامیده می‌شد. نام مرکز به «بنیاد نیم‌کره غربی برای همکاری امنیتی» تغییر یافت. مرکز آموزشی دومی نیز هم‌اکنون در آریزونا ساخته شده است. این مدارس در عمل فرصت‌هایی برای ایالات متحده هستند برای جذب و استخدام طرفدار و آموزش رهبرانی برای مداخلات دائمی و سرنگونی حکومت‌های آمریکای مرکزی و جنوبی. ایالات متحده در طول بیش از یک قرن، براندازی و مداخلات ویرانگر را در این منطقه و مناطق دیگر در دستور کار خود قرار داده است.

ایالات متحده به‌عنوان امپراتوری

یک. پایه‌های امپراتوری

جاذبه امپراتوری، یک محرک قدرتمند برای ملت‌ها و رهبران سیاسی است که مشتاق قدرت، استیلا و سلطه هستند. در نظر شرودر (۲۰۰۳) پروفسور تاریخ دانشگاه ایلینوی امپراتوری یعنی: استیلای سیاسی که توسط یک واحد سیاسی سازمان‌یافته بر واحد مجزا و بیگانه دیگری اعمال می‌شود. عوامل فراوانی در امپراتوری دخیل هستند از جمله؛ اقتصاد، تکنولوژی، ایدئولوژی، دین و بالاتر از همه، جنگ‌افزار و راهبرد نظامی، اما هسته اصلی عبارت است از سیاست؛ یعنی دارا بودن اقتدار نهایی توسط یک موجودیت سیاسی بر تصمیمات سیاسی حیاتی دیگران.

در خلال آشفتگی‌های سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، خلاء قدرت سیاسی بین‌المللی گسترده بود. شماری از کشورها شامل ایالات متحده و متحدانش (مانند: بریتانیای کبیر و اسرائیل)، اتحاد شوروی، و چین در پی کسب قدرت، استیلا و نفوذ در سراسر جهان از طریق روش‌های متعدد نظامی، سیاسی و اقتصادی بودند. فروپاشی قدرت‌های استعماری اروپایی (مانند: انگلستان، هلند، فرانسه، پرتغال، آلمان و ایتالیا) راه سلطه بر افریقا، آسیا و آمریکای لاتین را هموار کرد. ایالات متحده ظاهراً با کم‌توجهی به عواقب یا نتایج آنچه که انجام می‌داد، به‌عنوان فاتح جنگ وارد منازعه

شد. ایالات متحده در تحقق حضور جهانی خود موفق بود. با نگاهی به گذشته، حضور آمریکا می‌تواند به لحاظ گستره و بزرگی بیش از حد به نظر آید، دارای مفروضات اشتباه باشد و بی‌توجه به پی‌آمدهای اقتصادی، قانونی و اقتدار اخلاقی آن باشد.

امپراتوری ایالات متحده دنیا را از طرق مختلف و به شکل موفق‌ی مورد هجمه قرار داده است (مانند: جنگ، نظامی، تجاری، خراب‌کاری، جاسوسی، ارتشاء، تبلیغات رسانه‌ای، جاسوسی داخلی و بین‌المللی، تجسس از توده مردم، استعمار فرهنگی و مصرف‌گرایی) حتی ایالات متحده تلاش کرده است تا خود را به‌عنوان مدافع حریت، دموکراسی و آزادی ترسیم نماید. این شیوه و راهبرد امروزه نیز وجود دارد و با فرهنگ‌سازی مداومی که فرهنگ جنگ نامیده می‌شود، از طریق ارزش‌ها، باورها و اقداماتی که توسط کشورهای خارجی، قدرت‌های سیاسی و گروهی که مدعی منافع ایالات متحده و شهروندان آن می‌باشند، تقویت می‌گردد. در هر حال حقایق تلخی که پشت این تلاش‌ها نهفته بودند فاش شده‌اند، و افسانه ایالات متحده آمریکا به‌عنوان رهبر جهانی صلح و دموکراسی تحت تاثیر حقایق خشونت‌ها، جنگ‌ها، و سوءاستفاده‌های گسترده از حقوق بشر که توسط ما انجام گرفته، فروپاشیده است.

اما، ایالات متحده به دنبال چیست؟ به دنبال این است که تنها ابرقدرت دنیا باشد. به دنبال تفوق بین‌المللی است. در پی امپراتوری است، و این پی‌گیری دهه‌ها قبل به‌عنوان برنامه‌ها و تلاش‌های راهبردی برای تاسیس نظم جدید جهانی تحت کنترل ایالات متحده شروع شد. دو مورد از این تلاش‌ها، نظر به اینکه اهداف و مقاصد امپراتوری را فاش می‌سازند، قابل توجهند. پروژه قرن آمریکای نو (نگاه کنید به منابع ۲۰۱۰) که توسط ریچارد چنی هدایت شده و برنامه برای کنترل اوراسیا که توسط زیگنیو برژینسکی وزیر خارجه دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر، انجام شده است.

در اواسط دهه ۱۹۹۰ ریچارد چنی با همکاری گروهی از ایدئولوگ‌های نئوکان که بعدها اداره بخش بزرگی از وزارت خارجه و دفاع را بر عهده گرفتند، پروژه قرن آمریکای جدید را ارایه کردند. ویکی پدیا خلاصه دقیقی از پروژه قرن آمریکای جدید ارایه می‌کند. منابع دیگر برای پروژه قرن آمریکای جدید شامل مارگولیک (۲۰۱۰) نیز می‌باشد.

پروژه قرن آمریکای جدید (PNAC) اتاق فکر آمریکایی بود که در واشنگتن تاسیس شده بود،

و از اوایل ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶ تداوم داشت. به صورت مشترک توسط نومحافظه کاران؛ ویلیام کریستول و رابرت کاگان، به عنوان یک موسسه آموزشی غیرانتفاعی تاسیس شد. هدف رسمی پروژه قرن آمریکای جدید «ترویج رهبری جهانی آمریکا» بود. این ملاحظه که «رهبری آمریکا هم برای آمریکا و هم برای جهان مفید است»، و تقویت «یک سیاست ریگانی قدرت نظامی و شفافیت اخلاقی» برای پروژه امری بنیادین بود. پروژه بر مقامات عالی رتبه حکومتی در دوران جورج دبلیو بوش اعمال نفوذ کرده و توسعه سیاست‌های نظامی و خارجی حکومت بوش و به خصوص امنیت ملی و جنگ عراق را تحت تاثیر قرار داد.

برژینسکی (۱۹۹۷) در کتاب صفحه شطرنج بزرگ توضیح می‌دهد که ایالات متحده چگونه باید راهبرد هژمونیک جهانی خود را برای سلطه بر اوراسیا بنا نماید، ناحیه عظیم ژئوپلیتیک که شامل اروپا، آسیا و افریقا است. برژینسکی هم‌اکنون در حال همکاری با بنیاد مطالعات استراتژیک ایالات متحده است. مارشال (۲۰۰۹) در بررسی خود از امپریالیسم ایالات متحده، از برژینسکی چنین نقل قول می‌کند: غنیمت عمده ژئوپلیتیک برای آمریکا، اوراسیا است. برای بیش از پنج سده امور جهان توسط قدرت‌های اوراسیایی و مردمانی تعیین می‌شد که برای سلطه منطقه‌ای و رسیدن به قدرت جهانی با یکدیگر می‌جنگیدند. به علاوه چگونگی اداره اوراسیا توسط آمریکا موضوعی حیاتی است. اوراسیا بزرگ‌ترین قاره جهان است و به لحاظ ژئوپلیتیک منطقه‌ای محوری است. قدرتی که بر اوراسیا سلطه دارد، می‌تواند دوسوم از پیشرفته‌ترین و به لحاظ اقتصادی مولدترین مناطق جهان را کنترل نماید. به علاوه تنها یک نگاه اجمالی به نقشه نشان می‌دهد که سلطه بر اوراسیا در واقع به صورت خودکار موجب انقیاد افریقا خواهد شد... برای ثبت در ترمینولوژی شنیده‌هایی که به دوره سبعوانه‌تر امپراتوری‌های باستان بازمی‌گردد، سه قاعده بزرگ ژئواستراتژیک یک امپراتوری عبارتند از: ممانعت از ساخت و پاخت دست‌نشاندها و حفظ وابستگی امنیتی آنان، مطیع کردن و حفاظت از خراج‌گزاران، ممانعت از اتحاد اقوام بربر (اجنبی). در جهانی که به شدت نیازمند همکاری و هماهنگی جهانی در برابر خطر نابودی هسته‌ای است، تلاش‌های مداوم ایالات متحده برای ایجاد سلطه امپراتوری باید مورد سوال قرار گیرد، همچنان که منابع و وسائل آن نیز.

دو. امپراتوری میلیتاریزه

واژه امپراتوری با تمام معانی و دلالت‌های شوم آن، هم‌اکنون برای توصیف ایالات متحده به کار بسته می‌شود و چه بسا مانند سایر امپراتورها که سابقاً ظهور کردند، ایالات متحده نیز در انتظار سرنوشت مشابهی از افول و فروپاشی است. در یک شرح تاریخی ملت‌ها و تمدن‌های دیگری که چشم بر نتایج فاجعه‌بار تمامی مسیر رخدادهای مشابه بستند، به این سرنوشت دچار شدند. هیچ دلیلی برای این باور که ایالات متحده آمریکا قادر خواهد تا از فروپاشی غیرقابل اجتناب مشابه با دیگران فرار کند وجود ندارد. چالمرز جانسون (۲۰۰۴) در کتاب خود با عنوان *مصائب امپراتوری: نظامی‌گری، نهان‌کاری، و پایان جمهوری خیزش امپراتوری آمریکا* را بررسی و افول قریب‌الوقوع آن را پیش‌بینی می‌کند. جانسون در توصیف تحول امپراتوری در ایالات متحده آمریکا می‌نویسد: امپراتوری میلیتاریزه ما یک حقیقت عینی است با شیوه‌ای متمایز از حیات، همچنین شبکه‌ایست از منافع اقتصادی و سیاسی که از طریق هزار مسیر مختلف به شرکت‌ها، دانشگاه‌ها و اجتماعات آمریکایی وصل شده است، اما از آنچه که در زندگی روزمره جریان دارد در جایی که جدیداً به‌عنوان وطن شناخته می‌شود، جدا نگه داشته می‌شود و هنوز فهم این جدایی در حال محو شدن است. برای تغییر ماهیت امپراتوری، جامعه نیز تغییر می‌کند. برای مثال به تدریج وزارت دفاع، وزارت خارجه را به‌عنوان سازمان اصلی در تصمیم‌سازی و اجرای سیاست خارجی، تحت‌الشعاع قرار داده و جانشین آن می‌شود. ما هم‌اکنون افسران نظامی بیشمار بیشتری از دیپلمات‌های غیرنظامی، امدادگر، یا متخصص محیط زیست در کشورهای خارجی مستقر می‌کنیم. پایگاه‌های نظامی ما روزانه این پیام را مخابره می‌کنند که ایالات متحده آمریکا در برخورد با کشورها، از طریق روابط نظامی با نظامی و نه غیرنظامی با غیرنظامی، استفاده از زور و یا تهدید به استفاده از آن را بر مذاکرات، تجارت، یا روابط متقابل فرهنگی ترجیح می‌دهد.

برخلاف تصویر قدیمی امپراتوری به‌عنوان اشغالگر امپریالیست سرزمین ملت‌ها (مانند: بریتانیای کبیر، فرانسه و اسپانیا)، ایالات متحده امپراتوری پایگاه‌های نظامی است. گاسترون (۲۰۰۹) اظهار می‌کند که ما امپراتوری پایگاه‌های نظامی خارجی هستیم که شمار آن از هزار پایگاه در بیش از ۱۳۰ کشور تجاوز می‌کند، پایگاه‌هایی که در خدمت مقاصد امپراتوری هستند.

طریقه قدیمی استعمارگری توسط اروپاییان اجرا شد که عبارت بود از تصرف تمامی کشورها و اداره آنها. اما این کار خامی بود. ایالات متحده پیش‌گام یک رویکرد رقیق به امپراتوری جهانی بوده است... «امپراتوری پایگاه‌های نظامی» دسترسی جهانی را به آمریکا عطا کرده است، اما از آن جایی که شکل این امپراتوری متمایل به اروپاست، اغراق‌آمیز و بازمانده‌ای منسوخ از جنگ سرد است. بسیاری از این پایگاه‌ها تشریفاتی هستند، ایالات متحده در زمانی که با کسری بودجه روبه‌روست بضاعت اداره آنها را ندارد. به‌علاوه پایگاه‌های نظامی ایالات متحده دارای تاثیر دوسویه‌اند: از طرفی قدرت آمریکا را در سراسر جهان به نمایش می‌گذارند، اما از طرفی دیگر روابط خارجی ایالات متحده را ملتهب کرده، علیه فحشاء، ضایعات زیست محیطی، جرایم خرد، و نژادپرستی روزمره که از عواقب اجتناب‌ناپذیر پایگاه‌ها هستند، ایجاد خشم می‌کنند.

سه. آیا ایالات متحده آمریکا خو گرفته جنگ است؟

اعتیاد واژه‌ایست که عموماً برای اشاره به وابستگی غیرارادی به مواد مخدر یا مواد دیگر و یا برخی فعالیت‌ها (مانند: ورزش و بازی‌های کامپیوتری) به‌کار می‌رود که خارج از کنترل می‌باشد. مدارک بسیاری برای این نتیجه‌گیری که ایالات متحده معتاد به جنگ است، وجود دارد. هم‌اکنون این اقدامات به یک پاسخ واکنشی تبدیل گشته‌اند که برای حل هر بحران داخلی و بین‌المللی به‌کار می‌رود. شماری از نویسندگان استدلال کرده‌اند که فرهنگ ایالات متحده به نقطه‌ای رسیده است که شهروندانش در فرآیند جامعه‌پذیری باور می‌کنند که پایانی برای جنگ نخواهد بود و تحمل اوضاعی را می‌آموزند که در آن شهروندان ایالات متحده مفتون جنگند. برومیچ می‌نویسد: ما به‌شکلی عادی شروع به صحبت درباره جنگ‌هایمان کرده‌ایم و این چیزی است که به چند دلیل باید تعجب‌آور باشد. در ابتدا، در تاریخ ایالات متحده هیچ‌گاه جنگ امری تلقی نشده است. به مدت دو قرن آمریکایی‌ها آموخته بودند که جنگ را امری منحرفانه بیندارند و مجموعه جنگ‌ها را انحرافی مضاعف. اما اینک نسل‌های جدید آمریکایی آموخته‌اند که در انتظار پایان جنگ و پایان جنگ‌ها نباشند.»

جمیل و کوپولا اظهار می‌کنند که «پروسه شست‌وشوی مغزی و حساسیت‌زدایی در آمریکا،

توسط ارتش و با تحت‌تاثیر قرار دادن کودکان در سنین اولیه شروع می‌شود. این موضوع کم‌اهمیتی نیست که پسران خردسال هر جا که فرصتی یافتند، لباس استتار نظامی می‌پوشند و با سلاح‌های اسباب‌بازی بازی می‌کنند.» باسویچ (۲۰۰۵) نتیجه می‌گیرد که با تجلیل و بزرگداشت تمامی امور نظامی شامل تاریخ، موسیقی جشن‌ها، لباس‌های نظامی، سلاح‌ها و تمامی ایده‌های ارتش با آن قادر به تضمین قدرت خویش است، ایالات متحده هم‌اکنون اسیر نظامی‌گری است. باسویچ می‌نویسد: آمریکایی‌ها در زمان ما طعمه نظامی‌گری گشته‌اند که خود را در نگاهی رویپردازانه به سربازها، تمایل به تصور قدرت نظامی به‌عنوان صحیح‌ترین ابزار سنجش عظمت ملی و انتظار بیش از حد درباره تاثیر استفاده از زور، بروز می‌دهد. آمریکایی‌ها در حدی بی‌سابقه در تاریخ این کشور به جایی رسیده‌اند که قدرت و سعادت ملت را در آمادگی و فعالیت نظامی و ترویج آرمان‌های نظامی تعریف می‌کنند.

فلوید رودمین، پروفیسور نروژی و فعال صلح، جنگ‌طلبی ایالات متحده را فراتر از یک اعتیاد، به‌عنوان یک بیماری که به‌طریقی ذهن ملت را تسخیر کرده است، در نظر می‌گیرد. رودمین از کمیسون می‌خواهد درباره اینکه چرا جنگ در روان ما (ایالات متحده) ریشه دوانیده است، تحقیق نماید. او می‌نویسد: شاید بیماری نظامی‌گری آمریکایی قابل فهم باشد، تشخیص داده شود و درنهایت تحت کنترل درآمده یا معالجه شود. شاید ائتلافی از عالمان اجتماعی مایل به تمرکز با تمامی دقت بر پروسه‌های تاریخی، اجتماعی و روانی نظامی‌گری آمریکا باشند، که می‌تواند سرآغاز فهم این باشد که نظامی‌گری چگونه در روان و فرهنگ سیاسی ما ریشه دوانده است. ائتلافی که باید شامل مورخان، روان‌شناسان، روان‌پزشکان، استراتژیست‌های نظامی و انسان‌شناسان فرهنگی باشد. با توجه به شمار فراوان انسان‌های بی‌گناهی که ما در حین تخیلات نظامیمان کشته‌ایم و با توجه به مقدار فراوان پولی که خرج ساخت تسلیحات و حمله به ملل دیگر کرده‌ایم به این دلیل که تخیلاتمان ما را به وحشت می‌اندازد، اولویت ملی باید این باشد که بفهمیم چه در حال رخ دادن است، چرا ما چنین رفتار می‌کنیم، و ما چگونه قادر به متوقف ساختن انجام چنین رفتاری هستیم؟ منابع کمی درباره حالت عادی وجود دارد که به‌وسیله آن بتوانیم بی‌پایه بودن ترس‌هایمان را ببینیم. اما در نگاه به تاریخ به‌راحتی می‌توان دید که ما چگونه دچار اختلال عصبی

در پارانوای خود و دچار اشتباه بوده‌ایم. برنامه‌های جنگی آمریکا در تاریخ فرصت نادری برای آگاهی از میلیتاریزه شدن ذهن آمریکاییان می‌دهد.

محکومیت امپراتوری نظامی ایالات متحده اکنون امری شایع است و دولت‌های بسیاری در سراسر جهان ایالات متحده را به‌عنوان قدرتی مخرب در نظر می‌گیرند که به‌دنبال بقاء و پیشرفت خود به بهای استقرار، امنیت و بقای دیگران است.

ایالات متحده آمریکا: فرهنگ جنگ

یک. مفهوم «فرهنگ جنگ»

قرن بیستم شاهد سطح گسترده‌ای از جنگ، ویرانی و مرگ بوده است که از تمامی قرن‌های پیشین بیشتر است. امروزه بیش از ۳۰ نزاع و جنگ در جهان و با شدت متغیر در حال رخدادن است. به اینها لیست بی‌پایانی از جنایات، قتل‌ها، شکنجه‌ها و وحشی‌گری مدارا شده اضافه می‌شود. ما هم‌اکنون در واقع شاهد رشد غیرقابل کنترل «فرهنگ جنگ» هستیم - توطئه‌های جدید و قدیمی، منطقه‌ای، ملی، و بین‌المللی که توسط رؤسای جمهور، نخست‌وزیران، ژنرال‌های نظامی، و شخصیت‌های مذهبی که طرفدار نفرت، خشم و وحشت هستند مورد حمایت قرار گرفته و موجب گسترش خشونت و جنگ می‌شود.

«فرهنگ جنگ» با جامعه‌پذیری پیچیده‌ای وصف می‌شود که از باورها و تصورات درباره آنچه که حقیقت، صحیح و خیر است (سنت و عرف) تا نهادهای مهم و ذهنیت افراد و گروه‌ها را شامل می‌شود. فرهنگ جنگ با حفظ سنت و سطح بالای از ترس و ملی‌گرایی برای توجیه جنگ و خشونت، رشد می‌کند. آنها بدون وجود نشانه‌ای آشکار از جرم، ادعا می‌کنند که پس از پیروزی دموکراسی، آزادی، مدرنیزاسیون و امید را برای همه مردم به ارمغان خواهند آورد. (مانند: ایالات متحده در عراق و افغانستان؛ چین در تبت؛ و روسیه در چین و افغانستان)

از جمله تاکتیک‌هایی که توسط «فرهنگ جنگ» به کار می‌رود، استفاده از «نمایندگان» برای رسیدن به اهداف است؛ چرا که آنها مایل به دیده شدن به‌عنوان عوامل خشونت و جنگ و بدین ترتیب مواجهه با ریسک انتقادهای جهانی، نیستند. (مانند: ایالات متحده آمریکا، گرجستان، روسیه؛ ایالات

متحدہ آمریکا، اتیوپی، سومالی، هند، سریلانکا، تامل‌ها، ایران، حزب‌الله، اسرائیل؛ اسرائیل، ایالات متحده آمریکا، عراق) حال تاکتیک دیگر «فرهنگ جنگ» خرید آسان- با میلیارد‌ها دلار- رهبران کشورهای راهبردی برای تضمین حمایت آنان از اهداف و سیاست‌هایش می‌باشد. (مانند: ایالات متحده آمریکا، مصر، اردن، لهستان، عراق، افغانستان) انباشتن حساب بانکی رهبران کشورها از طریق کمک‌های خارجی می‌تواند فرمان‌برداری را تضمین نماید، از این رو پول برای خریدن وفاداری ژنرال‌ها، رهبران تجاری، و شهروندان برجسته به‌کار گرفته شده است. در این حین شهروندان یک کشور می‌توانند از اینکه چرا هیچ اقدامی در حین بحران‌ها صورت نمی‌گیرد، شگفت‌زده شوند.

دو. ایالات متحده آمریکا: «فرهنگ جنگ»

الف. تشنتت از طریق معاهدات

ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک کشور به قوانین ملی و بین‌المللی شامل پیمان بین‌المللی منع استفاده از مین‌های زمینی، دیوان بین‌المللی کیفری، کنوانسیون حقوق دریاها، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی، و پیمان منع جامع آزمایش هسته‌ای بالیده است. ایالات متحده آمریکا و برخی از متحدانش در مواجهه با درخواست‌ها برای صلح و همکاری جهانی، در میان بدترین تخطی‌کنندگان از همکاری جهانی بوده‌اند. «استثناء‌گرایی» آمریکایی به‌عنوان یکی از جدی‌ترین چالش‌های صلح‌پدیدار گسته است؛ چرا که مخالفت با پیوستن دیگر کشورها به تلاش‌ها برای ایجاد صلح را توجیه می‌کند. آنچه که برای تمامی کشورها آشکار گردید، ضرورت توجه به منافع خود بود، از آنجایی که هر عدم موفقیتی در انجام این کار می‌تواند به‌سادگی قدرت آنها را محدود نماید. پرسش ساده است «به چه دلیل همکاری کنم، وقتی که هیچ کس دیگری چنین کاری نمی‌کند؟»

ب. میراث جنگی ایالات متحده آمریکا

بخش کوچکی از فجایع جنگ‌های ایالات متحده اینک انتشار یافته است. به نظر من انگل‌هارت (۲۰۰۹) یکی از بهترین خلاصه‌ها از جنایات جنگی و بدرفتاری‌های مداوم ایالات متحده

را ارایه کرده است. او می‌نویسد: به‌نام هرچیزی که معقول است و در برخورد با شرارتی که از انسان‌های مخوف سر می‌زند، ما به شکلی افراط‌آمیز و اسراف‌کارانه اقدام به شکنجه کردیم، و برخی از این تکنیک‌های شکنجه - در نزد دولت قبلی و بسیاری از رسانه‌ها به‌عنوان «روش‌های پیشرفته بازجویی» شناخته می‌شد - عملاً برای گروهی از مسؤولان ارشد از جمله مشاور امنیت ملی، دادستان کل و وزیر امور خارجه در درون کاخ سفید نمایش داده شد. ما به‌شکلی مخفیانه و در مکان‌های تاریک برون‌مرزی و دور از دسترس نظام حقوقی آمریکا اقدام به زندانی نمودن کردیم، زندانیان را بدون امید به محاکمه و اغلب بدون امید به آزادی در بازداشت قرار دادیم؛ افراد را از میان برداشتیم؛ زندانیان را به قتل رساندیم؛ مرتکب اعمال عجیب بدرفتاری شدید و تحقیر شدیم؛ اقدام به ربایش مظنونان به ترور در خیابان‌های جهان نمودیم و تعدادی از آنان را تبدیل به بدترین افرادی نمودیم که با بدترین زندان‌ها و اتاق‌های شکنجه جهان محاکمه شدند. شمار نامعلوم اما قابل توجهی از آنهایی که ربوده شدند، مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند، زندانی و یا کشته شدند، عملاً مرتکب هیچ جرمی علیه ما نشده بودند. ما بدون عذر و مبتنی بر مجموعه‌ای از دروغ‌ها و مداخلات در کنگره و دولت حمله کردیم، بدون نیت آشکاری برای ترک آنها، دو کشور را اشغال کردیم و شبکه عظیمی از پایگاه‌های نظامی را در آنها ایجاد نمودیم. سربازان ما شمار نامعلومی از غیرنظامیان را در ایست‌های بازرسی به ضرب گلوله کشتند، در هر دو کشور هزاران نفر را بازداشت کردند، و باز تعدادی که جرمی علیه ما مرتکب نشده بودند، اغلب بدون محاکمه یا بعضاً بدون امید به آزادی زندانی شدند. نیروی هوایی ما مکرراً مراسم عروسی و مجالس عزا را در جنگ جهانی خود علیه تروریسم نابود کرد. نیروی هوایی جان شمار قابل توجهی از غیرنظامیان را گرفت.

در جریان دو حمله، جنگ و اشغال، صدها هزار نفر از عراقی‌ها و افغان‌ها کشته شده‌اند. ما در عراق مسبب جنگی فرقه‌ای با مقیاسی حماسی شدیم که شامل پاکسازی تمامی اجتماعات و بخش عمده شهرها بود، بحرانی انسانی با ابعاد قابل توجه را به حال خود رها نمودیم که شامل آوارگی بیش از ۴۰ میلیون نفر از کسانی بود که یا جلای وطن کرده و یا در داخل کشور تبدیل به آواره شده بودند. در همین سال‌ها نیروهای ویژه و هواپیماهای بدون سرنشین ما اقدام به کشتار در سطح جهانی نمودند، بعضاً همچون قاضی، هیئت منصفه، و یا جلاد غیرنظامیان بی‌گناه عمل

کردند. در ابعاد و مقیاس بسیار گسترده‌ای که هنوز قادر به فهم آن نیستیم، اقدام به جاسوسی و شنود از شهروندان خود و بخش بزرگی از جهان نمودیم. ما زبان انگلیسی را منحرف کردیم، یک ترمینولوژی اورولی ایجاد نمودیم که در کنار موارد دیگر، اساسا شکنجه به‌عنوان امری که وجود ندارد تعریف گردید (یا حداقل عرصه تعریف آن را به لفظ شکنجه‌گر محول نمودیم).

این ثمرات امپراتوری و ارزش‌ها، باورها و اقدامات مقوم آن است. این شناخت‌ها اقتدار روانی ایالات متحده را خدشه‌دار می‌کند. در حین کشتارهایی که آمریکا انجام می‌دهد، هر مطالبه‌ای برای تقویت دموکراسی و عدالت در سراسر جهان، تنها می‌تواند تزویرآمیز به‌نظر آید. با کنارزدن پوشش نازک ادعاهای دولتی مبنی بر صلح‌جویی ایالات متحده، اهریمن خودیاری ظاهر می‌شود که قدرت‌طلبی و سودجویی هدایتگر آن است.

سه. برخی بنیادهای جدید «فرهنگ جنگ»

الف. اختار رییس جمهور آیزنهاور

شایان توجه است که که رییس جمهور اسبق دوایت آیزنهاور صریحا علیه رشد خطرناک مجموعه ارتش- صنایع که به‌درستی آن را به‌عنوان خطری برای آمریکا و جهان می‌دید، هشدار داده بود. او با نگرانی آشکار شاهد «نفوذ غیر قابل توجیه» این مجموعه بود. آیزنهاور اظهار داشت که: ما در هیئت دولت باید از تصاحب نفوذ غیرقابل توجیه، خواسته یا ناخواسته، توسط مجموعه نظامی - صنعتی ممانعت نماییم. قابلیت رشد تاسف‌بار قدرت انحرافی وجود دارد و وجود خواهد داشت. ما هرگز نباید اجازه دهیم که فشار این ائتلاف آزادی‌ها و فرآیندهای دموکراتیک ما را تهدید نماید. نباید چیزی به‌عنوان کمک بلاعوض دریافت نماییم. تنها شهروندان هوشیار و آگاه می‌توانند ماشین بزرگ صنعتی و نظامی بخش دفاعی را وادار به همکاری مناسب با هنجارها و اهداف صلح‌آمیز ما نمایند، لذا امنیت و آزادی می‌توانند در کنار هم اقامه گردند.

مجموعه ارتش - صنایع - کنگره هم‌اکنون به‌اندازه‌ای بزرگ و قدرتمند است که فراتر از کنترل شهروندان و دولت قرار دارد. این مجموعه دارای برنامه عملی مخصوص خود است که عبارت است از سود و قدرت. درحالی‌که این مجموعه مدعی خدمت به منافع امنیتی ایالات متحده است، اما

آشکار است که این مجموعه هم‌اکنون آن سیاست خارجی و اقداماتی را اطلاع‌رسانی، هدایت و حمایت می‌کند که برای منافع سودمند بدانند. این منافع با تاسیس امپراتوری ایالات متحده ظاهر می‌گردد. متأسفانه تاریخ پر است از مثال‌هایی از امپراتوری‌های فروپاشیده، که فروپاشی‌شان با توهمی که از همان ابتدا وجود داشت و آن عبارت بود از اینکه آنها برای همیشه پایدار خواهند ماند، شروع شده است.

ب. مجموعه ارتش - صنایع - کنگره: منافع جنگ

۱۴۳

در سراسر ایالات متحده شماری از شرکت‌ها مجموعاً صدها میلیارد از خونریزی و کشتار جنگ‌های ایالات متحده سود برده‌اند. شرکت‌های ملی و بین‌المللی (مانند: هالیبرتون، لاکهید مارتین، ریتینون، بکتل، کیلوگ براون اند روت، جنرال داینامیکس، نورثروپ - گرومن، سی ای سی آی، بلک واتر، و متأسفانه تعداد کثیری از دانشگاه‌های شریک که قراردادهای مالی سودمندی را امضاء می‌کنند) هم‌اکنون سیاست‌ها و اقدامات خارجی ایالات متحده را برای دلایل - منافی که آشکارا خودخواهانه‌اند تعیین می‌کنند.

زمانی که اقتصاد یک فرهنگ مبتنی بر سودجویی باشد، آیا این فرهنگ چیزی غیر از فرهنگ جنگ می‌تواند باشد؟ این فرهنگ گرفتار وابستگی به جنگ شده است. در یکی از مهم‌ترین کتاب‌های قرن حاضر به‌نام «چه کسی از خشونت و جنگ جهانی سود می‌برد: افشای یک نظام ویرانگر»، پروفیسور مارک پیلیسک (۲۰۰۸) گزارش محققانه‌ای از تجار و سوداگران دولتی و شرکتی جنگ با رشته‌های به‌هم پیوسته که آنها را قادر به بهره‌برداری اقتصادی و سیاسی از جنگ می‌کند را ارائه می‌دهد. در نهایت آنها امپراتوری عظیم ایالات متحده را شکل می‌دهند که «فرهنگ جنگ» نام دارد.

ج. سیستم تجسس امنیت ملی

فرهنگ جنگ ایالات متحده با یک سیستم تجسس امنیت ملی گسترش یافته و تقویت شده است که پرایست و آرکین خلاصه کرده‌اند که شامل موارد زیر است:

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسراییل‌شناسی، سال هفدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۴

حدود ۱۲۷۱ مؤسسه دولتی و ۱۹۳۱ شرکت خصوصی در حدود ۱۰۰۰ نقطه در سراسر آمریکا بر روی برنامه‌هایی مرتبط با مقابله با تروریسم، امنیت و جاسوسی کشور، کار می‌کنند. برآورد می‌شود ۸۵۴۰۰۰ نفر، که نزدیک یک‌ونیم برابر مردمان ساکن واشنگتن دی سی است، دارای مجوزهای امنیتی بسیار محرمانه هستند.

در واشنگتن و منطقه اطراف آن ۳۳ مجتمع برای امور اطلاعاتی - امنیتی فوق محرمانه در حال ساخت است و یا بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ ساخته شده است. آنها در مجموع زمینی برابر با سه پنتاگن، یا ۲۲ ساختمان کنگره - بیش از یک میلیون و پانصد هزار متر مربع را اشغال می‌کنند. بسیاری از آژانس‌های امنیتی و اطلاعاتی کار مشابهی را انجام می‌دهند، کاری بیهوده و اسراف‌کارانه. برای مثال ۵۱ مؤسسه فدرال و واحد نظامی در ۱۵ شهر ایالات متحده گردش پولی از طرف یا برای شبکه‌های تروریستی را تعقیب می‌کنند.

فاجعه این سیستم بزرگ تجسسی این است که هم‌اکنون شهروندان ایالات متحده را نیز برای فرونشاندن و کنترل هر مخالفتی، مورد نظارت قرار می‌دهد. ایالات متحده آمریکا دیگر قهرمان جنگ جهانی دوم نیست، بلکه اینک مهاجمی است که تمامی روش‌های ممکن - نظامی، سیاسی، دیپلماتیک، فنی - را برای تثبیت خود به‌عنوان تنها ابرقدرت جهان به کار می‌برد.

د. خاورمیانه

خاورمیانه با تمام ثروت نفتی خود، دلیل عمده‌ای برای جنگ‌های ایالات متحده بوده است. قطعاً نفت به‌عنوان منبع اساسی انرژی ما، دلیلی حیاتی برای حملات مان به خاورمیانه بوده است. اما حمایت نامتناسب نظامی و اقتصادی ایالات متحده از اسرائیل نیز باید اضافه گردد. رابطه‌ای پیچیده، که از پیوندهای تاریخی دینی (پیوندهای یهودی - مسیحی موجود در کتاب مقدس) نشأت می‌گیرد، و همچنین نتیجه فشار سیاسی گسترده مردمان یهودی در ایالات متحده و سایر نقاط جهان در حمایت از رژیم اشغالگر اسرائیل است. با توجه به سنی‌گوسکی (۲۰۰۸) ایالات متحده در سال‌های پس از بحران دهه ۱۹۵۰ سوئز، پیشنهاد اسرائیل برای راهبرد بلندمدت «دموکراتیزه کردن» خاورمیانه را، به‌عنوان مسیری برای حفظ امنیت رژیم اشغالگر و حفظ دسترسی به نفت پذیرفت. این

چالش به تدریج دو طرف را به سوی برپا کردن جنگی مشترک علیه «تروریست‌های خاورمیانه‌ای» هدایت کرد، سیاستی که امروزه همچنان هردو کشور را گرفتار کرده است. در میان تمامی این موارد، مشخص است که جنگ در خاورمیانه با تمامی اشکال متفاوتش (نظامی، اقتصادی، فرهنگی) در توسعه و قوامِ تداوم «فرهنگ جنگ» ایالات متحده اثرگذار بوده است.

ه. امپراتوری توهم

۱۴۵

کریستوفر هجس، تحلیل‌گر اجتماعی نوشته است که ایالات متحده یک «امپراتوری توهم» است؛ چرا که در هر لحظه‌ای از زمان که با خشونت و جنگ در پی امپراتوری است، در واقع در حال زوال است. او می‌نویسد: فرهنگی که قادر به تمییز میان واقعیت و خیال نیست، می‌میرد و ما اکنون در حال مرگ هستیم. ما یا از وضع کودکانه تلقین شده‌مان رها خواهیم گشت، وضعیتی که در آن امور بی‌اهمیت و شایعات در میان اخبار و اطلاعات جای می‌گیرند، وضعیتی که در آن اهداف عادلانه نیست اما خشنودی گریزان و غیرقابل دسترسی است برای آنکه قبل از ما با محدودیت‌های شدید مواجه شود، و یا عقب‌نشینی سراسیمه‌مان به سوی تخیل را ادامه خواهیم داد. کسانی که در زمان ناامیدی و آشفتگی به تخیلات متوسل می‌شوند، به اجبار به عوام‌فریب‌ها و شیادها رجوع می‌کنند تا بلکه آنان را سرگرم کرده و دوباره به آنان قوت قلب دهند و این عوام‌فریب‌ها مانند آنچه که در سراسر تاریخ رخ داده است، با بی‌بصیرت و سرگرم نمودن توده مردم، آنان را به سوی استبداد هدایت کرده‌اند.

چهار. ایالات متحده آمریکا: تکوین فرهنگ جنگ

الف. دلایل / انگیزه‌های جنگ‌ها و منازعات ایالات متحده آمریکا

از روزهای اولیه موجودیت ایالات متحده- حتی قبل از اعلان استقلال از طریق بیانیه استقلال از انگلستان در ۱۷۷۶- مردمان سرزمین جدید خشونت و تخریب را در قبال مردمان بومی سرزمین اعمال کرده‌اند. شمار فراوانی از قبایل سرخ‌پوست به‌زودی خود را دلایلی آشکار در حال نزاع با ساکنان اولیه اروپایی یافتند. ساکنان جدید اجتماع نوینی را بنا نهادند که از قبل متعهد به توسعه و

رشد با هزینه سکنه سرخ‌پوست بود. ایالات متحده از جنگ و منازعه با سرخ‌پوستان آمریکایی، انگلیس، فرانسه، و اسپانیا متولد شده است؛ یک شروع مناسب برای گسترش «فرهنگ جنگ».

ب. گاه‌شماری از جنگ‌های ایالات متحده

ایالات متحده در طول بیش از ۲۵۰ سال تقریباً به‌طور ثابت در وضعیت جنگی بوده است. حقیقتی تکان‌دهنده و تفسیری از فرهنگ ایالات متحده است که این کشور به‌طور ثابت در وضعیت جنگی بوده است و به‌شکل فاجعه‌باری هنوز نشانه‌ای از خودداری یا اکراه در قبال مشارکت در جنگ نشان نمی‌دهد. جنگ به راه‌حل ایالات متحده برای اختلافات تبدیل گشته است. آیا این حقیقت، امور حساسی در باب حکومت، ارتش و شهروندان ایالات متحده را آشکار می‌سازد؟ آیا این حقیقت نشان می‌دهد که در واقع اراده‌ای واکنشی برای توسل به زور و جنگ علیه هر گروه یا ملتی که چالشی برای قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی بی‌امان ایالات متحده دیده شود، وجود دارد؟ پاسخ این سوال حیاتی مثبت است. به چه دلیل؟

ج. جامعه‌پذیری فرهنگ جنگ

توسعه یک فرهنگ - حتی فرهنگی ناپایدار - عموماً نیازمند یک سنت است. سنت اغلب مجموعه‌ای نانوشته است از تصورات، اصول و باورها که از قبایل امور قدرتمند و پراهمیت هستند که در نقش هدایت و حفاظت نهادهای کلان و خرد و اعمال فردی (مانند: عادت‌ها، نگرش‌ها، ارزش‌ها) ظاهر می‌شوند. یعنی سنت فرهنگی به نهادها و صورت‌بندی‌های اجتماعی کلان (مانند: حکومت، اقتصاد، ساختار اجتماعی)، نهادها و صورت‌بندی‌های اجتماعی خرد (مانند: خانواده، مذهب، مدارس، محیط‌های کار)، و سطوح روان‌شناختی (مانند افراد) شکل داده و آنها را محافظت می‌کند (شکل شماره یک). شکل شماره یک موارد مربوط به بخش سنت‌ها، مثال‌هایی از باورها، تصورات و اصولی که به‌صورتی عمومی توسط اعضای فرهنگ صحیح قلمداد می‌شود را نشان می‌دهد. این موارد سپس در شکل‌گیری نهادهای اجتماعی کلان، نهادهای اجتماعی خرد، و درنهایت روان فردی و جمعی تاثیر می‌گذارند. فهم اینکه عناصر موجود در بخش سنت‌ها در سطح

نهادی نمایندگی می‌شوند، مهم است (مانند: رقابت امر پسندیده‌ایست، خشونت قابل قبول است). این نهادهای اقتصادی، سرگرمی/ رسانه‌ای، و حتی آموزشی، این تصورات را می‌پذیرند و آنها را مرسوم می‌کنند.

پنج. برخی ملاحظات نهایی

مطالبی که در این مقاله مطرح گردید، امید و دلگرمی زیادی برای صلح و سازش ارایه نمی‌کند. در عین حال شناخت ساده‌ای از اینکه جنگ‌طلبی ایالات متحده که می‌توان به‌عنوان «فرهنگ جنگ» ترسیمش کرد که اهداف امپراتوری و استثناء‌گرایی را تقویت می‌کند، این واقعیت را آشکار می‌کند که خشونت و جنگ امری فطری در طبیعت انسان نیستند، بلکه از طریق جامعه‌پذیری تحصیل گشته‌اند و مانند امور اکتسابی هستند تا اینکه بازتابی و واکنشی باشند. این باور اثرگذارترین بیان خود را بر بیانیه سویل استوار کرده است.

الف. جنگ اجتناب‌ناپذیر نیست: بیانیه سویل

اگر ما گریزناپذیری جنگ و خشونت را جزئی اساسی از طبیعت انسان قلمداد کنیم، آنوقت واقعا امید اندکی برای آینده انسانی وجود خواهد داشت، در بحبوحه آخرالزمان‌گرایی که قرن‌هاست افراد بسیاری اقدام به پیش‌گویی می‌کنند (مانند: کتاب مقدس، پیش‌گویی‌های مایاها، نوستراداموس)، وجود دسترسی گسترده به سلاح‌های کشتار جمعی نابودی ما را تضمین می‌کنند. با وجود این، این دیدگاه به‌طور گسترده‌ای به چالش کشیده شده است. برای مثال بیانیه سویل یونسکو (می ۱۹۸۶) استدلال می‌کند که اعتقاد به ستیزه‌جویی ذاتی انسان یک افسانه است. این بیانیه مدعی است که: «از لحاظ علمی این ادعای نادرستی است که: یک ما دارای تمایلی موروثی به ایجاد جنگ هستیم که میراث مانده از اجداد وحشی ماست؛ دو جنگ یا هر رفتار خشونت‌آمیزی به‌لحاظ ژنتیکی در طبیعت انسانی برنامه‌ریزی شده است؛ سه در طی تکامل انسانی انتخاب رفتار تهاجمی از سایر رفتارها بیشتر بوده است؛ و چهار) انسان دارای «ذهنی» خشن است و جنگ معلول غریزه یا انگیزه منفرد دیگری است.

ب. بازاندیشی در مورد قرن آمریکایی - ندامت

امروزه ما در سراسر دنیا درباره احتیاج به صداقت و مصالحه در برخورد با منازعات ملی و بین‌المللی، بیشتر می‌شنویم. صداقت و مصالحه، که در آفریقای جنوبی عموماً در پیوند با پیروزی قرار دارد، برای حل مشکل‌ترین موارد مانند منازعه فلسطین - اسرائیل پیشنهاد شده است. در فرآیند «صداقت و مصالحه» تنوعات فراوانی وجود دارد، اما بسیاری پیشنهاد می‌کنند که طرف‌های گناه‌کار: یک) اعتراف به اعمال خود نمایند؛ دو) تقاضای بخشش نمایند؛ سه) تعهد نمایند که هرگز مرتکب تخلف نگردند و در بسیاری موارد جبران خسارت نمایند. اکنون بسیاری مطرح می‌کنند که تغییر جایگاه ایالات متحده از نیروی جنگ به نیروی صلح در دنیای ما، می‌تواند رویکرد پسندیده‌ای باشد.

آندرو باسویچ (۲۰۰۵) استدلال می‌کند که آمریکایی‌ها همچنان مطابق اسطوره «ما محافظان جهان هستیم»، و این حق «استثناء شدن ما از محدودیت‌های عادی بین‌المللی برای ایجاد جنگ را به ما می‌بخشد»، زندگی می‌کنند. او مدعی است به‌جز استثناءهای محدودی، ما هیچ‌گاه انسان‌های شایسته‌ای نبودیم و در واقع اغلب منبع بسیاری از معظلات دنیا بودیم. او استدلال می‌کند که اکنون زمان ندامت و پشیمانی ملی است. باسویچ می‌نویسد: در واقع ما باید عذرخواهی کنیم. وقتی که زمان اجتناب از تکرار گناه فرا رسد، هیچ چیز مانند ندامت شرم‌گینانه مؤثر نیست. بنابراین ما باید به مردم کوبا اعلام کنیم که به‌خاطر انجام کارهایی مانند این که مدتی طولانی رابطه ایالات متحده و کوبا را لگدمال کردیم، متأسفیم. رییس‌جمهور اواما باید از طرف ما از مردم هیروشیما و ناکازاکی طلب بخشش کنند. او باید تأسف عمیق جمعی ما در قبال ایرانیان و افغان‌ها برای آنچه که مداخله‌گری گذشته ایالت متحده به‌وجود آورده است را بیان نماید... نه، من از آنها برای خیر و نیکی خودمان عذرخواهی می‌کنم - برای آزاد کردن خودمان از غرور انباشته شده قرن آمریکایی و برای اعتراف به اینکه ایالات متحده در بربریت، حماقت و فاجعه‌ای که زمانه ما را تعریف می‌کند، مشارکت کامل داشته است. برای این گناهان، ما باید مسئولیت‌پذیر باشیم. حل مشکلاتمان ایجاب می‌کند که ما خود را آن‌چنان که واقعاً هستیم ببینیم و این خود ایجاب می‌کند که یک بار برای همیشه توهماتی که در قرن آمریکایی تجسم یافته بودند را دور بریزیم.

مورخ برجسته چالمرز جانسون قبل از مرگش (۲۰۱۰) در کتاب اخیر خود، استدلال می‌کند که بهترین امید برای بقاء دولت ایالات متحده «خلع سلاح امپراتوری» است، قبل از آن که پنتاگون رویای آمریکایی را از میان بردارد. جانسون در این بیان خود صریح است که امپراتوری ایالات متحده خارج از کنترل است و محکوم است به تکرار سرنوشت امپراتوری‌های قبلی که از تشخیص و توجه به مسیر بیهوده‌شان عاجز ماندند. این جمله از آن جانسون است که «غرور» و «تکبرمان» ما را به‌عنوان ملت، دولت و مردم گرفتار جاذبه‌های امپراتوری کرده است.

ج. فرهنگ صلح / فرهنگ صلح

آیا مقابله‌کننده‌ای با «فرهنگ جنگ» که هم‌اکنون مسلط بر ایالات متحده است و هنوز آن را به‌سوی خشونت و جنگ گسترده پیش می‌برد وجود دارد؟ جواب مثبت است. اما راه‌حل ساده‌ای نیست. گاندی، بولدینگ (۲۰۰۰)، گالتونگ (۲۰۰۹)، و پیگ (۲۰۰۲) همه از راه‌حل‌های صلح‌آمیز جانبداری کرده‌اند. هزاران سازمان در سراسر دنیا به منظور تشویق و ترویج صلح وجود دارد. بنابراین راه‌حل می‌تواند استقرار «فرهنگ صلح» برای مقابله با «فرهنگ جنگ» باشد. الیس بولدینگ فرهنگ صلح را چنین تعریف می‌کند: موزاییکی از هویت‌ها، گرایش‌ها، ارزش‌ها، باورها، و الگوهای نهادی که مردم را هدایت می‌کند به‌سوی زندگی مهرورزانه با دیگران، و با زمین، بدون کمک قدرت‌های سازمان یافته متفاوت، و رفتار سازنده با تفاوت‌های همدیگر و به اشتراک گذاشتن منابع همدیگر.

آدامز (۲۰۰۷) گزارش می‌دهد که: «فرهنگ صلح» به موضع اصلی کنفرانس نهایی کنگره بین‌المللی صلح در اذهان انسانی تبدیل گردید که در جولای ۱۹۸۹ در یاموسوکرو ساحل عاج برگزار گردید. در بیانیه نهایی درخواست ایجاد بینشی جدید از فرهنگ صلح مبتنی بر ارزش‌های جهانی احترام به حقوق حیات، آزادی، عدالت، همبستگی، مدارا، حقوق بشر و برابری زن و مرد مطرح گردید. سپس نتیجه‌های کنفرانس در سند کنفرانس یونسکو در نوامبر ۱۹۸۹ مطرح گردید: بیانیه یاموسوکرو با موضوع فرهنگ صلح و اعلامیه سویل با موضوع خشونت، هردو شالوده‌ای علمی را عرضه کردند که همان بشری که جنگ را اختراع کرده است، قادر به اختراع صلح نیز هست.

سال ۲۰۰۰ از اولین نقاط اوج «فرهنگ صلح» بود، سالی که به نقل از آدامز (۲۰۰۹) سال بین‌المللی فرهنگ صلح اعلام شد. این تلاش با کمپین برای مانیفست ۲۰۰۰ که با ۷۵ میلیون امضاء همراه بود، مورد تجلیل قرار گرفت. آدامز جنبش جهانی برای ایجاد فرهنگ صلح را دنبال می‌کند، او از بیانیه اقدام برای صلح یونسکو در سال ۱۹۹۲ نقل می‌کند که: جهان به نقطه عطفی در تاریخ رسیده است و آن فرصتی است برای همکاری جهانی برای صلح. این لحظه‌ایست که نباید از دست داد. آشکار گشته است که نیروی نظامی قادر به حل مشکلات جهانی خشونت و بی‌عدالتی نیست. نیروی نظامی تنها می‌تواند منجر به تداوم چرخه شیرانه شود... ما احتیاج به فرهنگ صلح داریم نه فرهنگ جنگ.

ما به‌عنوان یک ملت، اجتماع و فرهنگ کارهای زیادی می‌توانیم از طریق مجموعه‌ای از اقدامات برای ترویج صلح انجام دهیم. برای مثال مارسلا (۲۰۰۵) نوشته است که ما می‌توانیم موزه‌های صلح بنا کنیم، صلح و راه‌حل منازعات را در مدارس آموزش دهیم، تبلیغات عمومی برای صلح راه بیندازیم، جشن‌ها و فستیوال‌های صلح را توسعه دهیم، وزارت صلح تاسیس نماییم (در مقابل وزارت دفاع و وزارت امور خارجه)، و دانشگاه‌های صلح بسازیم. اما در واقع تلاش‌های ایالات متحده برای برپایی امپراتوری و سلطه و کنترل بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی، تلاش‌ها برای صلح را خنثی نموده است. اراده نیک کافی نیست. این امری حیاتی است که ما به اندازه‌ای که هم‌اکنون فرهنگ جنگ را درک می‌کنیم، فرهنگ صلح را نیز درک کنیم. با استفاده از مدل مشابه با مدل «فرهنگ جنگ» (شکل شماره یک) می‌توانیم تصویری گویا از فرهنگ صلح را ایجاد نماییم. شکل شماره دو الگوی «فرهنگ صلح» را نشان می‌دهد.

بار دیگر ما در اینجا نیاز به ارزش‌ها، باورها، و اصول صلح برای هدایت هویت‌ها و کارکردهای نهادی را می‌بینیم. ایجاد صلح امکان‌پذیر است و چنان‌چه رییس جمهور جیمز مدیسون در سال ۱۹۷۵ بیان کرده است: «هیچ ملتی نمی‌تواند از آزادی خویش در بحبوحه جنگ حراست نماید.»

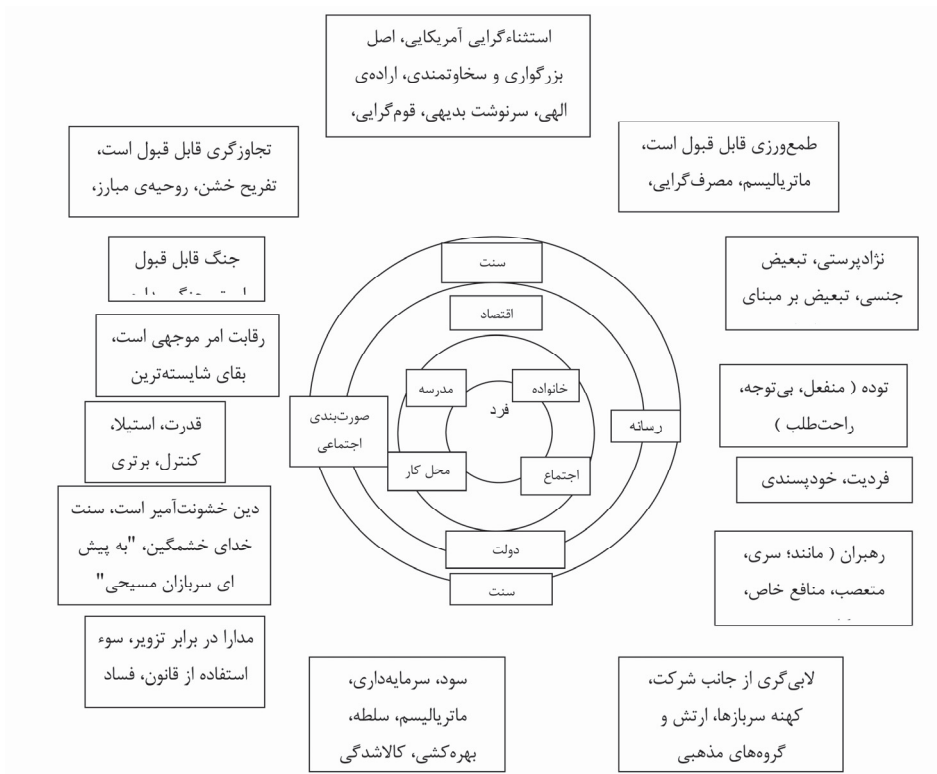
هزینه‌ها و نتایج جنگ

۱۵۱

هزینه‌های آنی	هزینه‌های بلندمدت
کشته‌ها، مفقودالاثر، معلول، و مجروح نظامی	هزینه‌های بلندمدت توانبخشی پزشکی
کشته‌شدگان، مفقودالاثر، مجروح، معلول، قربانیان	اختلالات بدو تولد، اختلالات تغذیه‌ای، فرار گرفتن
تجاوز جنسی، اورگان [داخل کشور]، و	در معرض اورانیوم ضعیف شده
پناهندگان [خارج کشور] غیرنظامی	از دست دادن استعداد خزانه ژنی
تخریبات زیست حیاطی	پرسش‌ها درباره اعتبار اخلاقی جنگ و مخاطرات
تخریبات در شهرها و زیرساخت‌ها	پیگیری قانونی جنایات جنگی
سوگواری و ماتم خانواده	مین‌روبی
کودکان یتیم و زنان بیوه	پایداری نظم دوران پساجنگ
تخریبات فرهنگی «فرهنگ جنگ»	مخاطرات تروریسم و شورش
هزینه‌های فراوان اقتصادی	نفرت و کینه‌توزی بلندمدت
توسعه مجموعه صنایع نظامی	قوی‌تر شدن مجموعه صنایع نظامی
توسعه مجموعه تجسس و جاسوسی	تداوم حیات مجموعه تجسس و جاسوسی

جنگ چرخه‌ای بی‌پایان از ویرانی را برای تمامی بخش‌های دخیل در آن به بار می‌آورد. هیچ جنگی برنده‌ای ندارد. تمامی طرفین بازنده‌اند. با دلایل جدیدی که در بحبوحه نبرد به وجود می‌آید، دلایل ورود به جنگ به‌زودی مغشوش شده و یا از میان می‌رود. در نهایت حتی اگر روزی دشمنی‌ها نیز به پایان برسد، بار سنگین اخلاقی، اقتصادی، سیاسی، و پزشکی / روانی میراث مانده از جنگ، باقی می‌ماند. هنگامی که جنگ شروع می‌شود، آینده ملت را به‌شکلی محوناشدنی تعیین می‌کند.

شکل شماره یک: جامعه‌پذیری فرهنگ، اجتماع و روان آمریکایی: «تکوین فرهنگ جنگ»
 (A.J. Marsella, 2009, IAIR Conference, Honolulu)
 سنت «ماکروسوسیال» «میکروسوسیال» فرد.



شکل شماره دو. جامعه‌پذیری فرهنگ، اجتماع و روان آمریکا: سنت «ماکروسوسیال» «میکروسوسیال» فرد. «تکوین فرهنگ جنگ»



